

## خیابان و رهایی از توهم اصلاح طلبی

(به بهانه‌ی اظهارات گزاف سعید حجاریان<sup>1</sup>)

امین حسوری

تا پیش از اعتراضات خیابانی فراگیر دی‌ماه، نگرش کمابیش رایج در فضای رسانه‌ای غیررسمی به اصلاح‌طلبان<sup>2</sup> چنین بود که این جناح آنتی‌تز جناح اصول‌گرا یا محافظه‌کار (یا تندروی) حاکمیت انگاشته می‌شد؛ درکی که آشکارا متأثر از ادبیات سیاسی مسلط در فضای سیاست رسمی و قطبی‌شده‌ی موجود بود. اکنون که ما ادیت خیزش فرودستان سیطره‌ی این آموزه‌ی گفتمان رسمی را به چالش کشیده و بالاخص خود اصلاح‌طلبان هم در مواجهه با عرصه‌های غیرقابل مهندسی، عیار سیاسی‌شان را عیان‌تر از همیشه نمایان ساختند، نگرش متعارف قبلی با جدیت می‌کوشد خود را در قالب‌های تازه و متناسب با موقعیت بازسازی کند. از جمله، اینک این مضمون در شکل‌های مختلف تکرار می‌شود که اصلاح‌طلبان از روی نوعی خوش‌بینی دلسوزانه یا لجوجانه به اصلاح‌پذیری درونی نظام قدرت حاکم دل بستند و هنوز هم بدان باور دارند؛ و اینکه اصلاح‌طلبان توان و قدرت سیاسی لازم برای پیشبرد طرح‌های مورد نظر خود را نداشتند. چنین گزاره‌هایی جعل آشکار تاریخ سلطه‌ایست که همچنان از سر می‌گذرانیم. اگر به اصطلاح «هسته‌ی سخت حاکمیت» در مسیر خودشیفتگی فزاینده در فرآیند انحصار قدرت، از درک واقعیت اجتماعی عاجز شده و آن را بر مبنای اوهام اقتدارگرایانه‌ی خویش تصور و بازنمایی کرده است، اصلاح‌طلبان در جایگاهی اندکی فروتر همواره نقش مشاوران هشیار حاکمان بالادست‌تر را ایفا کرده‌اند (در مراکز مطالعات استراتژیک و اتاق‌های فکر و غیره) و از این نظر جعل و تحریف و انکار واقعیت از سوی آنان به مراتب آگاهانه‌تر از جناح «مقابل» بوده است و پیام‌دهای سیاسی مخرب‌تری داشته است (نظیر به بی‌راهه‌کشاندن و نابودسازی امیدها و پتانسیل‌های سیاسی جامعه). اینکه این جناح

1. سعید حجاریان: «فتیان، لوطی‌ها و خودسرها»، روزنامه‌ی شرق، ۲۷ دی ۱۳۹۶.

حجاریان متن کوتاه خود را چنین جمع‌بندی می‌کند: «امروز این پدیده گسترش یافته و لات‌ها لزوماً سیاسی نیستند. جامعه ما با مسائلی همچون بحران فروپاشی خانواده و مواد مخدر توهم‌زا و حاشیه‌نشینی روبه‌روست و شاهد هستیم در مناطقی که این عناصر با یکدیگر پیوند خورده‌اند، پلیس امکان ورود و کنترل ندارد. از این گذشته اسیدپاشی و انتقام‌جویی رواج گسترده یافته که گاه اخبار آن به جامعه منتقل می‌شود. این موارد و نمونه‌هایی دیگر باعث رواج هولیگانیم و وندالیسم شده و بر مشکلات جامعه افزوده‌اند. راه شکستن این فضا، اصلاح و مقیدشدن کلام و عمل نیروهای دست بالا است که اگر چنین شود، لات‌بازی و خودسری در پایین از میان می‌رود».

2. واژه‌های «اصلاح‌طلبان» و «اصلاح‌طلبی» در سراسر این متن به نسخه‌های تاریخی متعارف و حکومتی آن در ایران اشاره دارند، نه به معانی عام آن‌ها در ادبیات سیاسی.

پس از ادغام و مستحیل‌سازی نارضایتی‌ها (و مطالبات آزادی‌خواهانه)ی جامعه در دستگاه گفتمانی و سیاسی خویش (از نیمه‌ی دوم دهه‌ی هفتاد)، در بزنگاه‌های تاریخی همواره در جانب تداوم و استحکام حاکمیت و عملاً رودروری مردم ایستاده است، به‌هیچ‌رو امری تصادفی و عارضی نیست (مثلاً برآمده از فقدان شهامت اخلاقی و یا ضعف اراده‌ی سیاسی و غیره)؛ بلکه نشان‌گر وحدت هستی‌شناسانه‌ی آنان با «جناح رقیب» در کلیت ساختار قدرت حاکم است. از این نظر، موضع‌گیری سراسیمه و صریح عبدی، حجاریان، جلایی‌پور، خاتمی، و غیره در فردای شروع اعتراضات خیابانی اخیر نه‌فقط همچون لغزش زبانی فرویدی به «ناخودآگاه سیاسی» اصلاح‌طلبان راه می‌برد، بلکه بیش از هر چیز بیان روشنی است از این وحدت ساختاری و تاریخی.

نشان‌دادن این مساله دشوار نیست که وفاداری اصلاح‌طلبان به «نظام اسلامی» مستقر به‌مراتب بیش از بسیاری از اصول‌گرایان و یا لاف‌زنانی چون احمدی‌نژاد و ائمه‌ی جمعه و سرداران پوشالی است. در واقع اصلاح‌طلبان در مشی سیاسی دو دهه‌ی اخیرشان همواره امتداد خودآگاهانه و وفادارانه‌ی تبار تاریخی خویش در مقطع انقلاب ناتمام ۵۷ و سال‌های پس از آن بوده‌اند؛ یعنی برهه‌ای که در هیات «دانشجویان پیرو خط امام» و «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» بر صحنه‌ی تحولات سیاسی ایران پدیدار شدند.<sup>3</sup> چرا که اگر (به گواهی تاریخ) شالوده‌ی اولیه‌ی هویت‌یابی این نظام سیاسی و انسجام‌یابی درونی و بیرونی آن با سازوکار بازشناسی «دشمن» مشترک و پروسه‌ی سرکوب آن شکل گرفته و تحکیم شده باشد، تبار تاریخی اصلاح‌طلبان عنصر فعالی (اگر نگوییم فعال‌ترین عنصر) از برپایی این سازوکار و پیشبرد آن پروسه بوده است. پس ژرفای وفاداری آنان به «نظام» در روند زاده‌شدن هستی سیاسی و اجتماعی خود آنان ریشه دارد و درست به‌همین دلیل است که آنان بسیاری از مواقع به نفع مصالح کلیت نظام، فداکارانه از «حق» خود در برابر زیاده‌خواهی‌های رقیب در می‌گذرند. با این حال، طی این گذار چنددهه‌ای تفاوت مهمی در ماهیت این وفاداری حاصل شده است: اگر «خط امامی»های جوان در قالب سازمان‌های شبه‌نظامی و فالانژیستی‌شان در سال‌های پس از بهمن ۵۷، در تلاش‌هایی «مومنانه» برای حذف خشونت‌بار مخالفان و دگراندیشان و برپایی دستگاه سرکوب متأثر از رانه‌های ایدئولوژیک و آرمان‌های اسلامی و هیجانات شبه‌انقلابی خویش بودند، دست‌کم از دهه‌ی هفتاد بدین‌سو «اصلاح‌طلبان» از نظام سیاسی حاکم به‌مثابه‌ی بخشی از تاریخ پیکریافته‌ی خویش دفاع می‌کنند و به «عقلانیت سیاسی» مختص خویش مجهز شده‌اند (همان عقلانیتی که به «برکت» استبداد و خفقان و سرکوب فراگیر، «موفق» شدند آن را ناظر بر منافع کل جامعه قلمداد کنند). به‌بیان دیگر، دیرگاهی است که دفاع آنان از «نظام» با دفاع‌شان از هستی تاریخی و اجتماعی خودشان انطباق (این‌همانی) یافته است؛ خواه به‌سان بخش مهمی از معماران بنای ضدانقلاب و تمامی روندهای سرکوب پیامد آن، و خواه در هیات رانت‌خواران بعدی از مواهب این «میراث پدری» در پهنه‌های سیاسی و اقتصادی<sup>4</sup>. به‌همین خاطر است که آنان از مدت‌ها پیش چرخش‌های

3. بعدها «مجمع روحانیون مبارز» و «دفتر تحکیم وحدت» و نهادها و زیرمجموعه‌های مشابه دیگری نیز پدیدار شدند.

4. تا جایی که می‌دانم تاکنون رانت‌خواری‌های اقتصادی اصلاح‌طلبان یا روند فربه‌گی اقتصادی بسیاری از چهره‌ها و نهادهای سیاسی طیف اصلاح‌طلب کمتر به‌طور منسجم مورد بررسی قرار گرفته است. در این مورد عمدتاً اخبار پراکنده اما معناداری انتشار یافته است. آنچه بیشتر بدان پرداخته شده، مافیای اقتصادی دیرین خانواده‌ی رفسنجانی و جناح سیاسی هم‌بسته‌ی آن بوده است. تحقیق منسجمی در این‌باره دست‌کم برای فهم دقیق‌تر نسبت این جناح سیاسی با روند «انباشت» تهاجمی سرمایه (در واقع: تاراج ثروت ملی) در ایران ضروری است.

ایدئولوژیک و عدول آشکاری نسبت به برخی از اصول فکری و آرمانی اولیه‌ی خویش (از جمله: عدالت اسلامی معطوف به «مستضعفان»، ضدیت با مناسبات جهانی «استکباری»/ تلویحا امپریالیستی) نشان داده‌اند، بی‌آنکه انسجام درونی خویش به‌عنوان یک نیروی سیاسی مؤثر و فراگیر را از دست بدهند.

با این حال، حتی اگر آنان به اجبار دینامیسم تحولات تاریخی جامعه (نظیر انباشت نارضایتی‌های اجتماعی و افول مشروعیت نظام مستقر) تدریجا و تلویحا از اصل «ولایت مطلقه‌ی فقیه» فاصله گرفته باشند، و یا مدعی خوانش نسبتاً «بازتری از اسلام سیاسی بوده باشند، و حتی گامی فراتر رفته و با رعایت تدابیر احتیاطی لازم تا بوی متعارف معصومیت کاریزماتیک خمینی را هم در مواردی دور زده باشند، باز نمی‌توانند از هستی تاریخی خویش گسست کنند (به‌همان سان که کسی نمی‌تواند بر فراز سایه‌ی خویش بجهد). اساساً نیروهایی که شکل‌گیری مادی و تاریخی، هویت‌یابی سیاسی، و قوام‌یابی سازمانی و ایدئولوژیک آنان در پروسه‌ی برپایی دستگاه سرکوب و اجرا و تداوم سرکوب محقق شده است، نمی‌توانند به‌هیچ طریقی محرک یک پروسه‌ی دموکراتیزاسیون در عرصه‌ی سیاسی باشند، مگر آنکه پیش از آن یا پیش‌شرط وجودی خود را نقض کرده باشند، یعنی به‌عنوان یک نیروی سیاسی مؤثر با تاریخچه‌ی مشخص تماماً مضمحل شده باشند (فرض محال)؛ و یا نوعی دگرذیسی سیاسی بنیادی را از سرگذرانده باشند، که آشکارا مغایر با بنیان‌های مشی سیاسی اصلاح‌طلبی و پیوندهای مادی و کارکردهای تاریخی پسین‌تر اصلاح‌طلبان است). در عوض، آنان بنا به هستی مادی و تاریخی خویش محکوم بدان هستند که یا تا جای ممکن در حفظ «نظام» (که برای‌شان در حکم صیانت از نفس است) بکوشند، و یا در صدد مهندسی و دستکاری فرادستانه‌ی خیزش‌ها و گذارهای سیاسی محتمل برآیند. در همین راستا، همه‌ی آن دلایلی که رویارویی آن‌ها در مقابل خواسته‌های بنیادین ستمدیدگان و ملزومات روندهای سیاسی دگرگونی‌خواهانه را ایجاب می‌کنند، هم‌پیمانی آن‌ها با قدرت‌های خارجی برای تدارک سازوکارهای امپریالیستی آلترناتیوسازی از بالا را نیز محتمل‌تر می‌سازند (بخشی از نمودهای این گرایش طی سال‌های ۸۸ و ۸۹ از سوی نزدیکان و منصوبان سیاسی آن‌ها در خارج کشور عیان شد).

با نظر به کارکردهای ناگزیر این هستی مادی و تاریخی، ژرفا و استواری پیوندهای خویشاوندی اصلاح‌طلبان با کلیت نظام سیاسی آشکارتر می‌شود. در همین راستا، برای مثال، بهتر می‌توان درک کرد که چرا سعید حجاریان (به‌عنوان مغز متفکر این جناح) با وجود گلوله‌ی شلیک‌شده‌ی «جناح رقیب» به سرش، هیچ‌گاه نتوانسته است بندناف پیوند خویش با حاکمیت را قطع کند، طوری که حتی در پی اعتراضات خیابانی گسترده‌ی اخیر هم با اینکه یحتمل بیش از دیگر هم‌قطارانش عمق بحران کنونی و «خطرات» آن را درمی‌یابد، ولی آشکارا هم‌صدا با حاکمان شاخص‌تر، و با نخوتی گزنده به تخطئه و تحقیر اقتدارآمیز معترضان می‌پردازد<sup>۵</sup>. به‌واقع، دقیق‌تر که بنگریم رویکردی خلاف این از سوی وی می‌توانست مایه‌ی شگفتی باشد. و باز از همین منظر، نمونه‌ی برجسته‌ی دیگری را می‌توان خاطر نشان کرد: بی‌گمان صادقانه‌ترین و جدی‌ترین (و به‌همان نسبت، نادرترین و عبرت‌انگیزترین) تلاش سیاسی برآمده از خاستگاه اصلاح‌طلبی برای «اصلاح امور» حکمرانی، عمل کرد میرحسن موسوی در اعتراضات سال ۸۸ بود. ولی او به‌رغم رتوریک برانگیزاننده‌اش (همچون نمونه‌ی نادری از نقد از درون)، و با اینکه شهادت اخلاقی‌اش فاصله‌ی چشمگیری با میانگین

۵. سعید حجاریان: «فتیان، لوطی‌ها و خودسرها»، روزنامه‌ی شرق، ۲۷ دی ۱۳۹۶.

کارنامه‌ی چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب داشت، هیچ‌گاه نتوانست (و اساساً نمی‌توانست) از چارچوب مشی سیاسی غالب اصلاح‌طلبی فراتر برود. از این‌رو، شکست «جنبش سبز» در عین حال شکست ناگزیر رهبری موسوی بر جنبشی بود که آشکارا به فراسوی چشم‌انداز او گرایش داشت، اما به‌هردلیل به رهبری سیاسی وی تن سپرده بود. از این منظر، موسوی بیش از آنکه در «حصر» جناح اصطلاحاً تندروی حاکمیت گرفتار شده باشد، در معنای صریح و غیراستعاره‌ی کلام به اسارت ریشه‌های استوار اصلاح‌طلبی خویش در آمد، یعنی همان هستی تاریخی‌ای که او را با طیف کلی اصلاح‌طلبان خویشاوند و هم‌سرنوشت می‌سازد.

با این اوصاف، به‌یقین می‌توان گفت اعتراضات خیابانی مردم به‌جان‌آمده و خشمگین در اکثر شهرهای کشور، به‌رغم افول موقت آن‌ها در پی سرکوب‌های سبانه (با مشارکت و هم‌بازی فعال همه‌ی جناح‌های حاکمیت)، دست‌کم این دستاورد تاریخی را داشته است که این داعیه‌ی مسلط را ابطال کند که گفته‌اند اصلاح‌طلبی می‌تواند بدیلی برای تمامیت‌گرایی حاکمیت (چه انتزاع‌نسنجیده‌ای) باشد.<sup>6</sup> بر این اساس، اگر تا پیش از این، دفاع از راهکارهای سیاسی همسو با اصلاح‌طلبان حکومتی - در بهترین حالت - ناشی از خطاهای تحلیلی و یا توهّمات سیاسی بود<sup>7</sup>، از این پس هر تلاشی برای احیای این گفتمان بازگشت به ارتجاع، و در نتیجه‌ی خیانتی آشکار به چشم‌انداز رهایی‌ستمدیدگان است؛ پس، در این معنا هم درمی‌یابیم که چرخش تاریخ در خیابان‌ها رقم می‌خورد، یعنی به‌دست همان کسانی که امثال حجاریان به‌میانجی جایگاه قدرت و بنا بر درک نخبه‌گرایانه و اقتدارگرایانه‌ی خویش از امر سیاسی آنان را لات و جاهل، و کنش‌های اعتراضی آن‌ها را غیرسیاسی و وندالیستی می‌نامند.<sup>8</sup>

۱. ح. / ۲۹ دی‌ماه ۱۳۹۶

\* \* \*

[Kaargaah.net](http://Kaargaah.net)

6. ابطال مشی «اصلاح‌طلبی» در این خیزش‌ها نه‌فقط در رادیکالیسم اعتراضات و عبور قاطع آن‌ها از مرزهای نظم سیاسی حاکم نمایان گشت، بلکه علاوه بر این واقعیت و همه‌ی دلایل دیگر، برخی از شعارهای شاخص جنبش نیز مشخصاً ناظر بر نفی «بدیل» اصلاح‌طلبی بوده‌اند. برای مثال، شعار «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا» نمونه‌ی گویایی در این‌باره است. (این شعار اخیر در کنار انبوه ویدئوهای منتشر شده، در این [دیوارنویسی](#) هم به‌طور گویایی ثبت شده است.)

7. در واقع، حتی اگر به دوره‌ی ظهور پدیده‌ی «اصلاح‌طلبی از درون» در دهه‌ی هفتاد و کارنامه‌ی اصلاح‌طلبان در دوره‌ی هشت‌ساله‌ی خاتمی عقب‌نرویم، نوع مواجهه‌ی اصلاح‌طلبان با سیر جنبش اعتراضی ۸۸ به‌قدر کافی برای زدودن هر توهمی نسبت به صلاحیت سیاسی آنان و حتی امکانات سیاسی نهفته در شکاف‌های جناحی روشنگر و افشاگر بود.

8. باید خاطر نشان کرد که اتخاذ چنین رویکرد نخبه‌گرایانه‌ی نسبت به خیزش‌های ستمدیدگان (و امر سیاسی) مختص امثال حجاریان و دیگر قدرت‌مداران طیف اصلاح‌طلب نیست؛ در طیف چپ سوسیالیست دور از قدرت هم صداهای بسیاری بیش‌وکم با بن‌مایه‌ی لین رویکرد هم‌نوایی داشته‌اند؛ یعنی با غیرسیاسی و وندالیستی دیدن این خیزش‌ها. کاربرد مکرر اصطلاحات تقلیل‌آمیزی مانند «شورش گرسنگان» هم در برخی موارد ناظر بر چنین درکی بوده است.